

اختلاف ذهنی به عنوان عامل مهم در مشکلات خانوادگی:

مطالعه‌ای در چارچوب جامعه‌شناسی معرفت

محمد توکل^۱، هادی فراهانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

«جامعه‌شناسی معرفت مدت زمانی طولانی به عنوان موضوعی پیچیده، مبهم و بری از مسائل حیاتی زندگی اجتماعی معاصر در نظر گرفته می‌شده است. برای برخی از ما، این امر کاملاً عکس واقعیت است. بخصوص در زمان تغییرات گسترده‌ی اجتماعی - که توسط تضادهای اجتماعی حاد تسریع می‌شود و با بی‌سازمانی‌ها و سازماندهی‌های مجدد فرهنگی همراه است - دیدگاه‌های ارائه‌شده توسط جامعه‌شناسی‌های معرفتی مختلف، مستقیماً با مسائل برهم‌زننده‌ی جامعه سروکار دارند» (رابرت کینگ مرتون).

چکیده

هدف اصلی این پژوهش بررسی "اختلافات ذهنی به عنوان عاملی موثر بر مشکلات خانوادگی و طلاق" است. به عنوان اهداف فرعی، بررسی انضمامی این مساله در قالب مطالعاتی بود که به صورت مجزا، هر کدام جنبه‌ای از اختلافات ذهنی را به صورت تجربی و هدف محور در خانواده‌های ایرانی مورد بررسی قرار دادند. برای این منظور، به کمک نظریه‌ی همسان‌همسری - با اعمال دو تغییر عمده - به عنوان مبنای نظری، و با استفاده از تلفیقی از روشهای کیفی (با ابزار مصاحبه) و کمی (با ابزار پرسشنامه) به تبیین بخشی از وضعیت پیچیده‌ی مذکور پرداخته شد. تقریباً همه‌ی این مطالعات نشان دادند که درصد زیادی از اختلافات مستمر و نیز طلاق‌های صورت گرفته در اثر این اختلافات در خانواده‌های مختلف و مرتبط با قشرها و صنف‌های متفاوت، مبتنی بر اختلافات ذهنی و برداشت‌های متفاوت طرفین از امور مشترک فی مابین بوده است. در نهایت، تئوری همسان‌همسری نشان داد که همسانی زوجین بخصوص در فکر و اندیشه، علاوه بر اهمیت فراوان در ابتدای ازدواج، در تداوم ازدواج نیز اثر ویژه‌ای دارد و زمانی که به هر علتی این همسانی تبدیل به ناهمسانی غیرقابل تحمل گردد، زندگی مشترک دچار اختلال شده و در نهایت به پدیده طلاق ختم می‌شود.

واژگان کلیدی: اختلاف ذهنی، اختلاف فرهنگی، اختلاف خانوادگی، ذهنیت، طلاق.

۱. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ mtavakol@ut.ac.ir

۲. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ hfarahani90@ut.ac.ir

بیان مسئله

هر نظام فکری، فی الواقع، مولود شرایط اجتماعی و وضعیت تاریخی است. این گزاره که تحت عنوان "تعین اجتماعی معرفت" بیان می‌شود، ایده‌ی محوری جامعه‌شناسی معرفت است. پژوهش‌هایی که در این ارتباط انجام می‌شود، عمدتاً به بررسی تأثیر زمینه‌های اجتماعی بر نوع نگرش‌ها، ارزش‌ها و کنش‌های عاملان اجتماعی می‌پردازد. به عبارت دیگر، نشان می‌دهد که کنش‌گران مختلف در شرایط اجتماعی و تاریخی متفاوت چگونه می‌اندیشند و جهان‌نگری آنان چگونه شکل می‌گیرد.

در ارتباط با مسائل خانوادگی هم، اگر از دریچه‌ی جامعه‌شناسی معرفت بنگریم، دیدگاه افراد در فرایند اختلافات خانوادگی و نیز تصمیم‌گیری برای طلاق، از زمینه‌ی اجتماعی‌ای که در آن پرورش یافته‌اند و به تبع آن نوع معرفت و نگرشی که به آن دست پیدا کرده‌اند، نشأت می‌گیرد. طبیعتاً باید در نظر داشت که زمینه‌های اجتماعی و فکری که مسائل خانوادگی در آن بروز می‌کند متفاوت و متنوع است. زیرپروژه‌های این پژوهش نیز در قالب‌های واقعی متنوعی از قبیل حوزه‌ی علمیه، خانواده‌های یک شهر خاص، طبقه‌ای خاص (مانند طبقات اجتماعی و اقتصادی پایین)، خانواده‌های سنتی و ... این مطالعه را به انجام رسانده‌اند. افراد عموماً بر این گمان‌اند که خانواده نهادی است که در آن اعضا گرد هم آمده و نقش‌ها و وظایف از پیش تعیین شده و مورد انتظارشان را انجام می‌دهند. هر چند این برداشت خصیصه‌ی اصلی و بارز مورد انتظار یک خانواده است اما در عین حال برداشتی عام و صرفاً نظری است چرا که اعضای تشکیل دهنده‌ی یک خانواده معمولاً در زیست‌جهان‌ها و فرهنگ‌های متفاوتی متولد شده، ارزش‌ها و هنجارها و جهان‌بینی‌های مختلفی را کسب کرده‌اند. همین امر باعث می‌شود که در زندگی مشترک یک زوج، در مقابل یک معضل و یا مسئله‌ی به وجود آمده، دو طرف نظرات و برداشت‌های متفاوت و گاهی کاملاً متضاد داشته و به هیچ عنوان نتوانند رفتار طرف مقابل را درک کنند. زمانی که این اختلافات در زمینه‌های مختلف در مقابل هم قد علم کنند، نهاد خانواده کارکرد هارمونیک خود را از دست می‌دهد، اختلاف وجه غالب می‌شود و زوجین برای رهایی از آن، گاه جدایی را به عنوان راه‌حل نهایی انتخاب می‌کنند. البته این اختلافات ذهنی می‌تواند

1. Social Determinants of Knowledge

بین نسلی نیز باشد؛ زمانی که متولدین نسل‌های جدیدتر، برداشت‌هایی متفاوت از باورهای نسل‌های قبل یا خانواده‌های خود دارند. همین‌طور به نظر می‌رسد که این اختلافات ذهنی در کشورهای در حال توسعه‌ای که دوران گذار را تجربه می‌کنند و شاهد تغییرات جدی در اوضاع اقتصادی و اجتماعی خود هستند بارزتر باشد. با این پیش‌فرض که توسعه، فرهنگ‌ها و هنجارهای خاص خود را با خود می‌آورد و این تغییرات بر روی آحاد مردم یک جامعه به صورت یکسان عمل نخواهند کرد، حاصل، به وجود آمدن ذهنیت‌ها، فرهنگ‌ها و برداشت‌های مختلف در یک کشور است.

ضرورت پژوهش

خانواده از جمله نهادهای مهم اجتماعی محسوب می‌شود که نقش بسزایی در استحکام جامعه ایفا می‌کند؛ با توجه به جایگاه آن در کیفیت زندگی افراد و نقش حمایتی-عاطفی اعضای آن، تزلزل و فروپاشی آن یکی از چالش‌های اساسی زندگی در عصر حاضر است. با توجه به این که تفاهم یکی از عوامل موثر در ثبات خانواده و در عین حال بهداشت روانی همسران و فرزندان و همچنین جامعه است؛ در مقابل اختلافات خانوادگی و طلاق، پدیده‌ای محسوب می‌شود که نشانه ناستواری خانواده و ناسازگاری زناشویی و منحل آرامش خانوادگی و اجتماعی است. در حالی که داشتن خانواده‌ی سالم یکی از اصلی‌ترین اولویت‌های زندگی افراد به شمار می‌آید، فهم آنچه سبب‌ساز اختلافات و فروپاشی زندگی خانوادگی و در نهایت طلاق زوجین می‌شود، اهمیت شایانی پیدا می‌کند؛ زیرا تعارضات زناشویی و طلاق، تهدیدهای جدی برای واحد خانواده هستند که ثبات و کیفیت همزیستی اعضای آن را به چالش کشیده و باعث بروز پیامدهای منفی روانی، جسمانی، اجتماعی و اقتصادی می‌شوند.

اختلافات خانوادگی و طلاق و به تبع آن فروپاشی زندگی خانوادگی یکی از مسائل اجتماعی است که امروزه اهمیت فزاینده‌ای یافته و ابعاد پیچیده‌ای پیدا کرده است. مطالعات مختلف نشان می‌دهند که روند افزایش طلاق در نیم قرن اخیر یک روند جهانی است و معلول تغییرات اقتصادی، جمعیتی، حقوقی، ارزشی و فرهنگی است. جامعه ایرانی نیز در چند دهه اخیر به رغم سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی با هدف استحکام خانواده،

به سمتی در حال حرکت است که روز به روز بر تعارضات خانوادگی و تعداد طلاق‌هایش افزوده می‌گردد.

این‌که به صورت ایده‌آل تصور شود که خانواده دارای فرهنگ، هنجار، ارزش واحد در یک جامعه‌ی خاص است بدین معنی نیست که در عالم واقع خانواده شکل واحد و حالتی ایستا دارد، بلکه مانند تمام نهادهای دیگر، نهاد خانواده هم در گذر زمان و تحت تاثیر مولفه‌های تاریخی-اجتماعی، پویایی داشته و در حال تغییر است. جهت‌تغییرات در یک خانواده هم یکسان نیست و به علت نقش‌های مختلفی که اعضای خانواده در خارج از خانه عهده دارند، ارزش‌ها و هنجارها و انتظارات هر کدام می‌تواند به نحوی متفاوت از دیگری تغییر بیابد و همین امر منجر به اختلاف ذهنیت‌ها در امور آشنا و غیر آشنا و در نهایت اختلاف نظر و طلاق گردد. به عبارت دیگر، خانواده‌ها در حالتی از گذار همیشگی قرار دارند به طوری که هر کدام از اعضا، از چرخه‌ای متفاوت عبور می‌کند همان‌گونه که خود نهاد خانواده چنین است و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر می‌رود. ازدواج، طلاق، تولد فرزند، مرگ و ... هر کدام به نحوی منظومه‌ی خانواده را تحت تاثیر قرار می‌دهند و به طرق مختلفی فرهنگ آن را در خلال زمان تغییر می‌دهند. از سوی دیگر، جریانات گسترده‌تر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم بر این فرهنگ به اصطلاح بادوام تاثیر گذارند. به عنوان مثال، پس از انقلاب سال ۵۷، علاوه بر سایر تغییرات، انتظارات افراد از نقش‌های اجتماعی زنان و مردان نیز تغییر یافت و شاهد گسستی حیرت‌انگیز بودیم. کودکان و فرزندان که در خانواده‌ای متولد شده‌اند که پدر و مادر و اقوامشان تکنوکرات هستند، نسبت به نسلی که نزدیکانشان کارگر و کشاورز بوده‌اند، انتظارات و دیدگاه‌های متفاوتی خواهند داشت. برای مثال در یکی از زیرپروژه‌های این پژوهش، با عنوان "بررسی طرز تلقی فرزندان از درک نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی و اثر این برداشت ذهنی در اختلافات خانوادگی"، نکته‌اخیر به خوبی مورد بررسی قرار گرفته است.^۱

بنابراین اختلاف ذهنی به عنوان امری گریزناپذیر همواره این پتانسیل را دارد که بتواند بنیان خانواده را بگسلد و به همین جهت به عنوان یکی از مهم‌ترین مولفه‌های موثر بر اختلافات و حتی طلاق، در خور پژوهش و بررسی‌های دقیق‌تری است.

۱. فیض‌الله‌زاده، امیر (۱۳۹۵)، کارشناس‌ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

اهداف

با توجه به اقتضائات ذکر شده در بالا، این مطالعه از طریق زیرپروژه‌های متنوعی که به شش‌تای آن‌ها ذیلاً مراجعه می‌شود، به صورت خاص و با روش‌های مختلف پژوهش در جامعه‌شناسی، به بررسی و واکاوی جزئی‌تر و مشخص‌تر منشا و علت این اختلافات ذهنی در خانواده‌ها پرداخته است. مهم‌ترین اهدافی که این پژوهش در پی دست یافتن به آن‌هاست عبارتند از:

۱. بررسی نقش تحصیلات به عنوان عامل میانجی در ایجاد تعارضات ذهنی زناشویی در بین خانواده‌ها.
۲. بررسی طرز تلقی فرزندان از درک نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی و اثر این برداشت ذهنی در اختلافات خانوادگی.
۳. بررسی عوامل اجتماعی-معرفتی طلاق در زنان طلبه.
۴. تاثیر اختلاف فرهنگی زوجین بر روی طلاق در خانواده.
۵. چگونگی اثربخشی قرائت‌های دینی در شکل‌گیری وفاق و تضاد درونی خانواده.
۶. نگرش‌های ذهنی زنان مطلقه یا متقاضی طلاق در مقایسه با زنان دارای همسر در مورد عوامل موثر بر شکل‌گیری طلاق.

بررسی ادبیات پیشینی موضوع

مقالات متعددی در خصوص اختلافات خانوادگی و طلاق با محوریت اختلافات ذهنی و فرهنگی در پایگاه‌های داده‌ی خارجی وجود دارند که به نحو مطلوبی مسئله‌ی مورد نظر را واکاوی نموده‌اند. اما مقالات مشابه در داخل کشور قلیل‌اند و مطالعات در زمینه‌ی مسائل خانوادگی بیشتر در قالب روان‌شناسی و با متد و روش‌شناسی خاص آن مورد بررسی قرار گرفته‌اند، مضافاً این‌که یادداشت‌ها و مقاله‌هایی هم در این زمینه وجود دارند که صرفاً مقدمه‌وار به بیان کلیاتی از این مسئله پرداخته‌اند.

مرور مطالعات داخلی

در یکی از این مقالات با عنوان آسیب‌شناسی خانواده (اختلاف تحصیلات زن و مرد)، نویسنده پس از ذکر مقدمه‌ای از لزوم هماهنگی زوجین از نظر فرهنگی، اعتقادی، علمی و

تحصیلی به عنوان پیش شرطی برای وصول به وحدت و همتایی بحث می‌کند و یکی از عواملی که شالوده‌ی زندگی مشترک را در شرف پاشیده‌شدن قرار می‌دهد، مغایرت‌های زن و مرد می‌داند. «به طور معمول تحصیل زن و شوهر یکسان نیست، اگر هر دو بی‌سواد باشند، هیچ‌یک بر آن دیگری فخر نمی‌فرشد و از این بابت کم‌تر مشکل پیش می‌آید. اگر هر دو از تحصیلات بالایی برخوردار باشند، باز هم اختلاف چندانی بین ایشان پدید نمی‌آید، زیرا هر دو غرق در کارهای خودشان هستند، گرچه رابطه‌ی عاطفی آن دو چندان گرم نیست، اما بگو مگویی هم ندارند. دسته‌ی سوم کسانی هستند که سطح تحصیلاتشان به هم نزدیک است و معمولاً این‌ها نیز از این بابت دچار اختلاف نمی‌شوند. روی سخن ما با کسانی است که اختلاف سطح تحصیلات ایشان فاحش است، یعنی یکی دانشگاه رفته و مدارج علمی را طی کرده و اهل مطالعه است، اما دومی تحصیلات کمی دارد و از مطالعه‌ی عادی هم سرباز می‌زند. هر چه از ازدواج چنین زوجی می‌گذرد، بیشتر از هم فاصله می‌گیرند.» (رشیدپور، ۱۳۷۶: ۳۸).

در پژوهشی دیگر با عنوان **رویکرد شناختی و آسیب‌شناسی خانواده**، نگارنده به دنبال بررسی تحلیلی آسیب‌های خانواده و ارائه‌ی راهکارهایی در جهت بهبود آن‌هاست. «رویکردهای شناختی، به خانواده به عنوان یک سیستم نگاه می‌کنند، به این معنا که شناخت‌ها و به تبع آن رفتارها و نگرش‌های هر یک از اعضا می‌تواند سایر اعضا را تحت تاثیر قرار دهد و متقابلاً از شناخت‌ها، عواطف و رفتارهای صادر شده از آن‌ها متاثر شود. بر این اساس، جو خانواده، چرخه‌ای عمل می‌کند، بدین معنا که یک رفتار منفی در داخل این چرخه می‌تواند مسیر خود را طی کرده، نه تنها باعث تخلیه‌ی روانی فرد نشود، بلکه عضو دیگر را تحت تاثیر قرار داده، به صورت عکس‌العمل منفی از سوی او به فرد اولی برگشت کند.» (هاشمیان‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۶). در نهایت نگارنده به این نتیجه می‌رسد که عدم توجه به آسیب‌های شناختی مورد بحث در مقاله (ادراک انتخابی، اسنادها، انتظارات، پیش‌فرض‌ها و معیارها)، فضای خانواده را مستعد بسط و گسترش مشکلات جدی می‌نماید.

در پژوهشی دیگر تحت عنوان **آسیب‌شناسی خانواده و فرار دختران از خانه**، محقق به بررسی تاثیرات آسیب‌زای خانواده بر فرار دختران نوجوان و جوان از منزل با استفاده از روش مطالعه مورد-شاهد مبتنی بر جمعیت مورد مطالعه پرداخته است. در این میان، یکی از مهم‌ترین

عوامل موثر بر فرار دختران از خانه را شکل‌گیری طرح‌های منفی شناختی به صورت فرایندی از کودکی تا نوجوانی و جوانی می‌بیند. «... باید توجه داشت که پدیده‌ی فرار عمدتاً دارای ویژگی فرایندی است که در طی زمان به وقوع می‌پیوندد، چنان‌که فرار از منزل نتیجه‌ی طرح‌های منفی شناختی است که در کودکی شکل می‌گیرند و تنظیم‌کننده‌ی احساس بستگی کودک با دیگران است. این تصاویر، بستگی اولیه دختران را در دوران‌های مختلف زندگی شکل داده و موجب می‌شوند فقدان بستگی اجتماعی از همان سال‌های اولیه‌ی زندگی توسط کودک تجربه شود که نتیجه‌ی عدم برآورده شدن نیازهای روانی کودک توسط پرورندگان اولیه‌ی وی نظیر پدر و مادر است ... [در نهایت]، فرار از خانه نتیجه‌ی تفردی است که نیاز به جدایی از محیط پرآزار خانواده اصلی و کسب هویتی بالغانه را پی می‌ریزد. چنان‌که به درستی تفرد، فرایند فرار روانی است که در طی آن دختران خود را در رابطه‌ای خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی مجزا و جدا می‌یابند». (سیدان، ۱۳۸۲: ۵۸). در پایان این مطالعه، در همین راستا به ارائه‌ی راهکار برای جلوگیری از فرار دختران از خانه می‌پردازد.

در پژوهشی دیگر با عنوان **مطالعه‌ی انسان‌شناختی عوامل نابسامانی خانواده در محله‌ی سیروس شهر تهران**، نگارنده با استفاده از روش مشاهده و مصاحبه با ۳۰ خانواده، عوامل نابسامانی خانواده در محله‌ی سیروس را در ذیل چهار محور اقتصادی، روانی، اجتماعی-فرهنگی و زیستی دسته‌بندی نموده و ذیل محور اجتماعی-فرهنگی، مولفه‌ی عدم همخوانی انتظارات و شکل‌گیری نارضایتی بین زوجین را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. «... حس علاقه و تفاهم و در نتیجه احترام و اعتماد متقابل در غالب خانواده‌های مورد مطالعه بین زوجین یا وجود نداشتن یا بسیار کم‌رنگ بودن روابط همسران عمدتاً بر اساس تحقیر و نارضایتی از یکدیگر شکل گرفته بود، که در موارد متعددی نیز به دعوا و مشاجره می‌انجامید. این وضعیت بالقوه آسیب‌زا، مشکلات زیادی هم برای همسران و هم برای فرزندان ایجاد می‌کند ... علاوه بر عدم درک و تفاهم که پیشتر بدان پرداختیم، توقعات بی‌جای اعضا از یکدیگر چه بسا سبب وقوع درگیری و مشاجره و حتی خشونت در خانواده بشود. این موضوع ناشی از تفاوت‌های سنی و تحصیلی و یا زیاده‌خواهی یکی از طرفین است». (پیشین: ۹۵-۹۴).

مرور مطالعات خارجی

ویلیام اندرسون و درک لیتل^۱ در پژوهشی با عنوان **جنگ و دیگر علل طلاق از دیدگاه بکری**^۲، میزان‌های طلاق در ایالات متحده‌ی قرن ۲۰ را مورد بررسی قرار داده و به طور خاص به دنبال تاثیرات جنگ بر این میزان‌ها با استفاده از مبنا قراردادن نظریات گری بکر بوده‌اند. آنان همچنین، دیگر تغییرات و وقایع اجتماعی مهم را به لحاظ تاثیر بر این میزان‌ها مورد ارزیابی قرار داده‌اند و در یکی از یافته‌هایشان به این نتیجه برخوردند که «زنانی که در سال‌های اولیه‌ی زندگی‌شان طلاق گرفته بودند، به اصطلاح همسران سخت‌گیر و تضادهای ارزشی را به عنوان مهم‌ترین دلیل نارضایتی گزارش کرده بودند». اینان با استناد به پاولکو و الدر^۳ به این نتیجه رسیدند که مردانی که از میدان‌های نبرد سخت و طاقت‌فرسا بازمی‌گردند، به علت تجربه‌ی فضاهای ذهنی و عینی متفاوت، ذهنیت و انتظارات متفاوتی را نیز خواهند داشت. علاوه بر این، مشکلات مرتبط با اختلالات شخصیتی هم مزید بر علت است.

بی دیویس و آرتور آرون^۴ هم در پژوهش خود با عنوان **علل ادراک شده‌ی طلاق و سازگاری پس از طلاق در میان زنان میان‌سال اخیراً طلاق‌گرفته**^۵، با مطالعه‌ی ۵۴ چک‌لیست به دست آمده از زنان میان‌سال اخیراً طلاق‌گرفته به این نتیجه رسیده‌اند که عوامل موثر بر طلاق در سنین میانی، می‌تواند ناشی از مسائل تکوینی (رشدی)^۶ که مختص این دوره‌ی خاص از زندگی‌اند باشند. «به نظر می‌رسد که گذاری به زندگی میان‌سالی وجود دارد که توسط بسیاری تجربه می‌شود و منجر به بازبینی زندگی فرد به لحاظ دستاوردها و انتظارات می‌گردد. در طول این زمان، آگاهی نسبت به دیگر میان‌سالان و خود و این‌که زمان درحال از دست رفتن است، پیش می‌آید که می‌تواند ماشه‌ی اسلحه‌ی طلاق را بکشد». (۲۰۰۸: ۴۲). این دو معتقدند که این دوره منجر به بازبینی و تجدید نظر در نحوه‌ی زندگی و انتظارات از خود و اطرافیان می‌گردد که

-
1. William L. Anderson and Derek W. Little (1999).
 2. Beckerian Perspective
 3. Pavalko and Elder
 4. Bea Davis and Arthur Aron
 5. Perceived Causes of Divorce and Post-Divorce Adjustment among Recently Divorced Midlife women.
 6. Developmental

می‌تواند با تغییر دادن فضای ذهنی و فکری به اختلافات گسترده در خانواده میان زوجین و حتی فرزندان بیانجامد.

در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان **علل و عوامل دخیل در طلاق در تحقیقات اخیر^۱** نویسندگان معتقدند که «باید توجه داشت که طلاق صرفاً به یک علت رخ نمی‌دهد، بلکه مجموعه‌ای از عوامل به صورت تدریجی منجر به طلاق و جدایی می‌گردند. از جمله این عوامل عبارتند از: استقلال زنان، ازدواج خیلی زود و ازدواج سنتی، عوامل اقتصادی، مهارت‌های ضعیف عقلانی و تحصیلی و اجتماعی، قوانین طلاق لیبرال، عوامل جنسی منجر به ناسازگاری، تضاد نقش‌ها، مصرف الکل و مواد مخدر و رفتار پرخطر، تفاوت‌های اخلاقی و ذهنی میان شرکای جنسی که منجر به ناسازگاری می‌گردد، عوامل مذهبی، نگرش متفاوت به طلاق، عوامل مختلف دیگر». (۲۰۰۸: ۱۵۵). در این پژوهش، یکی از مهم‌ترین علل منجر به طلاق، تفاوت‌های ادراکی و اختلافات فضاهای ذهنی زوجین در خانواده‌ها با هم یا با فرزندان بیان شده است.

جانسن و گراف در پژوهشی دیگر با عنوان **ناهمسانی و طلاق: فقدان همانندی در اولویت‌ها یا فقدان حمایت اجتماعی**، با تحلیل داده‌های به دست آمده از ۵۵۱ فرد متاهل و ۱۷۹۵ مطلقه، پژوهندگان با این سوال شروع می‌کنند که آیا ازدواج‌هایی که در آن‌ها زوجین به لحاظ سن، تحصیلات، پایگاه‌شغلی، مذهب، پیش‌زمینه‌های قومی و ریشه‌های اجتماعی، با هم شباهت ندارند، نسبت به ازدواج‌هایی که از میزان بالاتری از خصیصه‌های مشابه برخوردارند، احتمال بیشتری برای بروز طلاق دارند، و معتقدند که مدل‌های وقایع تاریخی نشان می‌دهند که تمامی اشکال ناهمسانی منجر به نرخ‌های بالاتر طلاق شده و ناهمسانی با تاکید بر سن، دستاوردهای تحصیلی، و مذهب، بالاترین تاثیرات را داشته‌اند.

کی پازلی^۲ و همکاران، در پژوهشی با عنوان **تضاد جنسیتی، اختلال هویتی، و بی‌ثباتی ازدواجی: بسط مدل گاتمان**، به دنبال یافتن مولفه‌های اصلی موثر بر ناپایداری ازدواج از خلال درهم‌آمیختن سه حوزه‌ی نسبتاً مستقل با یکدیگرند. این سه حوزه، به زعم نگارندگان، عبارتند از تاثیر جنسیت بر ناپایداری ازدواج، منفی‌نگری و رفتارهای فاصله‌گیرانه، و مشکلات هویتی.

1. Causes and Associated Features of Divorce as Seen by Recent Research

2. Kay Pasley

نویسندگان در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که ناسازگاری‌های میان همسران و باورهای جنسیتی، انتظارات، و رفتارها، پایداری ازدواج را از طریق تعاملات منفی ازدواجی تحت تاثیر قرار داده و منجر به تخریب هویت، فاصله‌گیری، ناپایداری ازدواج و در برخی موارد طلاق می‌گردند.

در پژوهشی دیگر با عنوان **علل ادراک‌شده‌ی طلاق: تحلیلی بر روابط متقابل**، محققین با استفاده از نمونه‌ای ۲۷۵ نفری از مردان و ۳۳۶ نفری از زنان، هفت بعد از طلاق که ۱۸ عامل محتمل طلاق را دربرداشت مورد شناسایی قرار داده‌اند. و پیشنهاد می‌کنند که «به جای بررسی علل تکین، باید در پی یافتن منظومه‌ای از مسائل در هر دو جنس بود.» (۱۹۸۵: ۱۷۹). یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین یافته‌های این پژوهش، فراوانی بالای مسائل مرتبط با ارتباطات در میان هر دو جنس بوده است بدین معنی که با گذشت زمان و با احتساب علل مختلف، ادراک زوجین از بدیهیات اولیه‌ی زندگی‌شان دچار تغییر می‌گردد و همین امر اختلاف نظر و در نهایت مشکلات ارتباطی و عاطفی را در پی دارد.

در پژوهشی دیگر با عنوان **علل طلاق در مرحله‌ی ازدواج، از دیدگاه زوجین مراجعه‌کننده به دادگاه‌های خانواده‌ی ایران^۱**، محققین پس از ذکر مقدمه‌ای از میزان روبه‌رشد طلاق در ایران، به صورت کیفی و به کمک رویکرد تحلیل محتوا به بررسی علل منجر به طلاق از دیدگاه ۵۷ زوج مراجعه‌کننده به دادگاه‌های خانواده در ایران می‌پردازند. نتایج این پژوهش حاکی از این امر هستند که سه مولفه به عنوان علل اصلی طلاق در مرحله‌ی ازدواج‌اند: «مشکلات شخصی، شیوه‌ی برقراری ارتباط با همسر دیگری، و مسائل اجتماعی ... مطابق با دیدگاه روان‌کاوی و نظریه‌ی روابط ابژه^۲، اعتقادات غیرعقلانی، پیش‌زمینه‌های فردی، شخصیت، و مجموعه‌ای از افراد مرجع، برخی از مولفه‌هایی هستند که زوجین در زندگی روزمره‌شان وارد می‌کنند. به عبارت دیگر، هر فردی یک پیش‌زمینه‌ی شخصی، یک شخصیت یکتا و مجموعه‌ای از افراد مورد قبول دارد که نقش مهمی در روابطشان با دیگران در آینده دارد ... و به طور کلی در این پژوهش، تفاوت‌های فرهنگی به مثابه‌ی یکی از مولفه‌های ناسازگاری میان همسران، بسیار مبرهن بود.» (۲۰۱۵: ۴۳-۵۲).

1. Causes of Divorce in the Marriage Phase from the Viewpoint of Couples Referred to Iran's Family Courts. (2015)

2. Object Relation Theory.

چارچوب نظری پژوهش

یکی از مهم‌ترین نظریاتی که بر تاثیر ذهنیت بر رفتار فرد تاکید دارد، نظریه‌ی همسان‌همسری^۱ است. «نظریه‌ی همسان‌همسری بر انتخاب همسر به عنوان بنیان خانواده که به واسطه‌ی تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تحت تاثیر قرار می‌گیرد، تاکید دارد. همسان همسری اهمیت فراوانی دارد، به خصوص در جوامعی که معیارهای انتخاب همسر در آن‌ها در حال تغییر از سنتی به مدرن است. ویلیام گود، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان همسان‌همسری، معتقد است که هرگاه که همسران دارای تفاوت‌های زیادی در زمینه‌ی سن، تحصیلات، طبقه‌ی اجتماعی، علایق و ... باشند، تضادهای خانوادگی غیرقابل اجتناب‌اند.» (مجتبی حبیبی و همکاران، ۲۰۱۵: ۵۲). قبلا مطرح کردیم که حتی ارزش‌های کاملا درونی و جا افتاده از جمله انتظارات، ارزش‌ها، برداشتها و نگرش‌های کاملا شکل‌گرفته و شخصی هم تحت تاثیر گذر زمان و تغییرات مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌اند. معیارهای انتخاب همسر هم در ابتدای ازدواج می‌تواند دست‌خوش تغییر واقع گردد و هم ذهنیت فرد در طی زمان دچار تغییر بارزی نسبت به ابتدای ازدواج گردد. در عالم واقع، مسائل اصلی پس از انتخاب همسر و ازدواج صورت می‌گیرد. جایی که زن و شوهر هر کدام با محیط‌های مختلفی سروکار پیدا می‌کنند و متناسب با این مواجهات روزمره و جدید، انتظارات و ذهنیت جدیدی نسبت به هم می‌یابند که چه بسا موازی و مطابق با ذهنیت و انتظارات طرف مقابلشان نیست. این اولین نکته‌ی اصلاحی ما در ارتباط با نظریه‌ی همسان‌همسری در چارچوب نظری این پژوهش است، به این معنا که عوامل و فرایندهایی که به همسان‌همسری منجر می‌شوند، تنها محدوده‌ی همسرگزینی را مشخص نمی‌کنند. «خرده‌فرهنگ یک فرد، نژادش، سن و موقعیت طبقاتی‌اش در جامعه، به طور موثری نوع فردی را که شخص با او ازدواج می‌کند تعیین می‌نماید، اما در بسیاری از موارد عین فرد را مشخص نمی‌کند. شخص با کسی ازدواج می‌کند که از لحاظ فرهنگی بسیار شبیه خودش باشد» (سوسمن، ۱۹۶۳: ۱۰۸). اما آیا این شباهت در طی زمان ثابت باقی خواهد ماند؟ تغییرات مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قطعا منجر به تغییرات در برداشتها و ذهنیت افراد و متعاقبا عمل فرد می‌گردد. بدین معنی که تبیین‌کنندگی تئوری همسان‌همسری، فقط در ابتدای ازدواج و گزینش همسر از سوی طرفین نیست.

1. Homogamy Theory.

درست است که همسران بر اساس اشتراکات مختلف فرهنگی، نژادی، سن، تحصیلات، طبقه و طرز تفکر، زندگی مشترک خود را آغاز می‌نمایند، اما این اشتراکات باید در طول زندگی نیز تداوم بیابد. زمانی که این اشتراکات اولیه در زندگی با گذر زمان مورد تردید واقع شوند و یا به نوعی تحت تاثیر عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مورد بازبینی از سوی طرفین قرار گیرند و در نهایت تغییر کنند، می‌توان گفت که اصل همسان‌همسری نقض شده است. یعنی نه تنها وجود اشتراکات مختلف بین همسران منجر به ازدواج می‌گردد، بلکه لازمه‌ی تداوم زندگی مشترک، تداوم اشتراکات اولیه نیز هست. تکمله‌ی نظری دیگری که در تئوری همسان‌همسری در چارچوب نظری این تحقیق به عمل آوردیم، وارد کردن مقوله‌ی "آستانه‌ی عدم تحمل" اختلاف ذهنی بود: آستانه‌ای که پس از آن اختلاف ذهنی سازمان خانواده را به هم می‌ریزد و عملکردهای اساسی آن را دچار اختلال می‌کند، یعنی بنیان خانواده را به "نقطه‌ی بحرانی" می‌رساند و از آنجا به بعد است که بسیاری از کارکردهای^۱ خانواده تبدیل به کژکارکرد^۲ می‌شوند. اهمیت جامعه-شناختی "آستانه‌ی عدم تحمل" ناشی از اختلاف ذهنی در تغییر، نسبت‌پذیری، و تفاوت آن در رابطه با شخصیت زوجین، ویژگی‌های خانوادگی، وضعیت طبقاتی، شرایط اجتماعی (مثل جنگ، صلح، فساد، رکود، رفاه، خفقان و ...)، جو فرهنگی و خرده‌فرهنگی است. بدین معنی که یک اختلاف ذهنی در شرایطی "قابل تحمل" زوجین است و همان "غیرقابل تحمل" در شرایطی دیگر "قابل تحمل".

بنابراین، در برخی موارد، این همسانی فکری در اول ازدواج، با گذشت زمان و تغییر طرز تفکر افراد و نیز مواجهه با محیط‌های مختلف، همسو در زوجین اتفاق می‌افتد و بنابراین مشکلی به وجود نمی‌آید. اما در موارد بسیاری همچنان‌که در زیرپروژه‌های پژوهش حاضر بررسی گردید، این تغییرات فکری به صورت موازی و همسو با گذر زمان در هر دو نفر به وجود نمی‌آید و با زیر سوال رفتن همسانی اولیه، کم‌کم اختلافات در خانواده ریشه دوانده و منجر به طلاق می‌گردد. به عنوان نمونه، در یکی از زیرپروژه‌های صورت گرفته ذیل پژوهش حاضر که به بررسی نقش تحصیلات به عنوان عاملی در ایجاد تعارضات ذهنی زناشویی در بین خانواده‌های تهرانی پرداخته است، یافته‌ها حاکی است از این‌که اختلاف سطح تحصیل در

1. Functions
2. Malfunctions

خانواده‌ها، ذیل دو گزاره‌ی کلی، منجر به بروز اختلافات خانوادگی و در موارد حاد، باعث طلاق می‌گردد. یکی تعارضات ذهنی در حیطه‌ی روابط بین فردی زوجین است که تعارضات عاطفی، فرهنگی و اقتصادی را در بر می‌گیرد. و دیگری، تعارضات ذهنی در حیطه‌ی ارتباط با دیگران است که تعارضات ارتباطی و اخلاقی را شامل می‌شود. به همین سئوال در پژوهشی دیگر، پژوهنده به بررسی عوامل اجتماعی - معرفتی طلاق در زنان طلبه پرداخته و به دنبال بررسی نگرش زنان طلبه درباره‌ی طلاق به این نتیجه می‌رسد که تصمیم‌گیری طلاب برای طلاق، از زمینه‌ی اجتماعی‌ای که در آن پرورش یافته‌اند و به تبع آن، نوع معرفت و نگرشی که در طول زمان به آن دست پیدا کرده‌اند، نشأت می‌گیرد. یکی از این عوامل موثر بر اختلاف در بین طلاب، آگاهی به حقوق زنان است. پس از این‌که زن نسبت به حقوق شرعی خود در خانواده مطلع می‌گردد، و به صورت شرعی بدان موارد استناد می‌نماید، نسبت به وظایف و حقوقی که عرف بر عهده‌ی او گذاشته است تردید نموده و همین امر منجر به اختلاف با همسر و در نهایت طلاق می‌گردد.

بنابراین، مشاهده می‌شود که زمانی که عوامل تشویق‌کننده‌ی ازدواج نظیر همسانی فکری، ظاهری، طبقاتی، دینی و دیگر خصیصه‌هایی که دو جنس را به این نتیجه می‌رساند که تشکیل زندگی مشترک دهند، چنان‌چه پس از ازدواج با مواجهات و ناهمسانی در همین خصیصه‌ها با گذر زمان دستخوش تغییرات ناهمسو گردند، اختلافات در برداشتها و انتظارات به وجود آمده و در نهایت منجر به اختلاف در خانواده شده که بعضاً تا طلاق و جدایی نیز پیش می‌رود. واضح است که عموماً همسانی اولیه باید در طی دوره‌ی مشترک در خانواده نیز تداوم داشته باشد. و نقض همسانی می‌تواند منجر به نارضایتی و مختل شدن خانواده‌ها و طلاق شود.

روش تحقیق

در انجام این تحقیق که سنتزی از هفت زیر پروژه است از ترکیبی از روش‌های کیفی و کمی (روش تلفیقی) سود برده شده است. چنین روشی، از اقتضائات فرضیات برآمده از چارچوب نظری پژوهش است و نیز در عین حال به منظور عمق بخشی به کار و بالابردن دقت، اعتبار و تعمیم با ضریب اطمینان بالاتری اتخاذ شده است. «برآیند مشاجره‌های مربوط به مزایای نسبی روشهای کیفی و کمی این بوده است که حمایت در حال گسترشی از ایده‌ی ترکیب انواع

مختلف روش‌ها پدید آمده است. این ایده تحت عناوین گوناگونی مورد استفاده قرار می‌گیرد که عبارتند از: «عملیاتی‌سازی چندگانه»، «عملیات مرکب»، «استراتژی‌های مختلط»، «اتصال داده‌ها»، «ترکیب پژوهش کمی و کیفی»، «پژوهش چندروشی»، «آمیختن روشها» و «روش‌شناسی مختلط». (بلیکی، ۱۳۸۴: ۳۳۷). در هر کدام از زیرپروژه‌های پژوهش حاضر، یکی از مولفه‌های مرتبط با اختلاف ذهنی که به عنوان مهمترین عوامل در مشکلات خانوادگی مطرح بودند، مورد بررسی قرار گرفتند و بنا به اقتضاء، از روش‌های کمی و کیفی با ابزار مصاحبه‌های ساختاریافته و نیمه‌ساختاریافته و پرسشنامه بهره گرفته شده است. روش و نحوه‌ی انتخاب نمونه در هر کدام از زیرپروژه‌های این پژوهش ذیل نتایج مرتبط با آنها آمده است. این تحقیق سنتز هفت زیر-پروژه است و گزارش آن سنتز نتایج زیر پروژه‌ها، که در قالب یک پلان کلی و در قالب یک نظریه آنچنان‌که قبلاً بیان شد، به انجام رسیده‌اند. در سراسر زیر پروژه‌ها و در تدوین سنتز آنها در این تحقیق، تئوری بسط‌یافته‌ی همسان‌همسری به عنوان تئوری تبیین‌گر توانایی خود را در فهم مشکل نشان داده است، چیزی که به کمک آن سنتز نتایج به دست آمده در قالب نتیجه‌گیری نهایی نیز وضوح می‌یابد.

اختلاف ذهنی به عنوان عامل موثر بر مشاجره و طلاق در خانواده‌های ایرانی

پس از مرور ادبیات نظری و پژوهشی پیشین، اکنون به نتایج زیرپروژه‌های انجام شده در قالب این مطالعه می‌پردازیم.

در پژوهشی با عنوان بررسی نقش تحصیلات به عنوان عامل میانجی در ایجاد تعارضات ذهنی زنانشویی در بین خانواده‌های تهرانی^۱، پس از بررسی آمار و میزان طلاق در خانواده‌های ایرانی، مشخص گردید که تعارضات زنانشویی تا حدود زیادی ریشه در دگرگونی‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی بزرگ‌تر دارد. «دگرگونی‌های اجتماعی و تحول در الگوهای زندگی جوامع شهری و ورود زنان به اجتماع (همانند ورود به دانشگاه، بازار کار و ...) است که موجب تغییر و تحول در نگرش افراد در توزیع نقش‌ها در خانواده شده است». (گیدنز: ۱۳۸۲). از جمله‌ی این تحولات می‌توان به تحول در فضای اجتماعی و فرهنگی اشاره کرد. طبق

1. شریفی، الهام (۱۳۹۵)، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

لیست اعلامی سازمان بهزیستی، از ده عامل اصلی معرفی شده در بروز اختلافات، شش عامل به تعارضات ذهنی، بینشی و فرهنگی زوجین اختصاص دارد. یکی از مهم‌ترین تحولات در این زمینه منابع اجتماعی و فرهنگی تسهیل سواد بخصوص برای زنان و افزایش تحصیلات است. مهم‌ترین مشخصه‌ی دانشگاه رفتن و تحصیلات آکادمیک داشتن این است که افراد در زمان تحصیل در دانشگاه یاد می‌گیرند که طور دیگری به تجزیه و تحلیل مسائل بپردازند و جامع‌نگرتر و دقیق‌تر با هر مساله‌ای برخورد کنند. در واقع، دانشگاه رفتن فقط تحصیل کردن نیست، بلکه آموختن سبک جدیدی از زندگی است. به همین دلیل، در بسیاری موارد نگرش ذهنی و حتی تفاوت فرهنگی کسی که دانشگاه رفته با فردی که دانشگاه نرفته محسوس است. به همین جهت، پژوهش مذکور تلاش نموده است تا در حیطه‌ی جامعه‌شناسی معرفت و به صورت کیفی به بررسی نقش تحصیلات به عنوان عامل میانجی در ایجاد تعارضات ذهنی در بین خانواده‌های تهرانی که به بروز و تداوم تعارضات زناشویی می‌انجامد بپردازد. رویکرد اتخاذ شده در این پژوهش کیفی و زمینه‌مند است. بدین منظور، از چندین منبع و تکنیک جمع‌آوری استفاده شده است. در این پژوهش، انتخاب نمونه در دو سطح صورت گرفته است. یکی انتخاب میدان مطالعه به عنوان مورد و دیگری نمونه‌گیری از درون میدان. مرکز مشاوره‌ی **ندای امید** واقع در خیابان شریعتی تهران به دلیل آشنایی پژوهشگر با روان‌شناسان آن مرکز و نیز محل قرارگیری خاص این مرکز در کنار دو حوزه‌ی دانشگاهی که منجر به مراجعه‌ی گروه خاصی از افراد تحصیل‌کرده (که مد نظر این پژوهش بوده) شده است، به عنوان میدان اصلی پژوهش انتخاب گردیده. برای گردآوری داده‌ها، هم در فضای مجازی و هم در مرکز مشاوره، با مراجعه کنندگان گفت‌وگوهای کتبی و شفاهی، حضوری و غیرحضوری انجام شده و در نهایت بر اساس سطح تحصیلی، چهارگونه‌ی کلی در بین زوجها تفکیک شدند. ۱- مرد دارای تحصیلات عالی و زن دارای تحصیلات متوسط یا کمتر. ۲- مرد و زن هر دو دارای تحصیلات یکسان. ۳- مرد دارای تحصیلات عالی و زن بی‌سواد یا تحصیلات اندک. ۴- زن دارای تحصیلات عالی و مرد با تحصیلات کم‌تر. از این میان، دو گروه انتخاب شدند. گروه اول شامل ۱۰ نفر به عنوان نمایندگان از گونه‌های سوم و چهارم با اختلاف تحصیلی بالاتر بوده و گروه دوم شامل شش نفر به عنوان گروه شاهد و با سطح تحصیلات مشابه و نزدیک به هم انتخاب

شدند و با همهی آنها مصاحبه‌ی عمیق صورت گرفت. شیوه‌ی تحلیل و تفسیر داده‌ها نیز به صورت تحلیل موضوعی و با کمک مقوله‌بندی و رسیدن به سنخ‌هایی برای مقایسه و تحلیل انجام شد.

پژوهنده در تحلیل یافته‌های بدست آمده از گروه اول معتقد است که میزان تحصیلات عامل مهمی در زندگی زناشویی است. تفاوت تحصیلی به معنای تفاوت در فکر، اندیشه، راه و روش و شیوه‌ی زندگی است. فردی که دارای تحصیلات است، در واقع طرز فکر بهتر و بازتری دارد و در مقابل مشکلات عملکرد بهتری خواهد داشت. فرد تحصیل کرده، بخصوص در ایران، دارای شخصیت والاتری است و همین موضوع مسبب مشکلات فراوانی برای زوجین خواهد بود. با پیاده نمودن متن و داده‌های مصاحبه و کدگذاری آن‌ها، مشخص گردید که اختلافات مطرح شده ناشی از اختلاف سطح تحصیلی تحت پنج گزاره کلی به شرح زیر قابل تفکیک است:

۱. تعارضات عاطفی (تفاوت در ابراز عشق و علاقه، بروز احساسات و رضایت جنسی و ...).
 ۲. تعارضات فرهنگی و ارزشی (تفاوت در نوع خواسته‌ها، سلايق، گذران اوقات فراغت، سبک زندگی و ...).
 ۳. تعارضات ارتباطی (تفاوت در ارتباط با فرزندان، تعامل با دوستان و آشنایان، نحوه‌ی تعامل با جنس مخالف و ...).
 ۴. تعارضات اخلاقی (تفاوت در نوع برخورد با مشکلات، اخلاق تند و ...).
 ۵. تعارضات اقتصادی (تفاوت در نحوه‌ی تفکیک نقش‌های زناشویی، اشتغال و ...).
- با توجه به نحوه‌ی عملکرد زوجین در برابر تعارضات، این مقولات خود به دو دسته تقسیم شده‌اند:

- الف. تعارضات ذهنی در حیطه‌ی روابط بین فردی زوجین: که تعارضات عاطفی، فرهنگی و اقتصادی را در بر می‌گیرد.
- ب. تعارضات ذهنی در حیطه‌ی ارتباط با دیگران: که تعارضات ارتباطی و اخلاقی را شامل می‌شود.

نتایج به دست آمده نشان دادند که با توجه به این‌که در زنان با تحصیلات بالا، همسر معمولاً از نظر اقتصادی در جایگاه بالاتری قرار دارد، گرچه هر دو نوع تعارض اخیر بروز پیدا

می‌کند اما آن دسته از تعارضاتی که به حیطةی خارج از روابط درونی زوجین کشیده می‌شود و در ارتباط با خیانت و نفر سوم است، با شدت برخورد بیشتری از سوی زنان همراه می‌شود. در صحبت‌های زنان گروه اول مشخص گردید که در حل این‌گونه اختلافات، از رسیدن به هر نوع تفاهمی عاجز مانده و راه‌حل را در برگزیدن راه‌های جدایی می‌جستند. در حالی که در تعارضات حیطةی بین فردی از قبیل نحوه‌ی ابراز عشق و بروز احساسات تلاش داشتند تا با برجسته کردن سایر خصوصیات مثبت همسر، حل تعارضات را با مراجعه به مشاور و جستن راه‌حل‌های روان‌شناسانه دنبال نمایند. این در حالی است که چنین چیزی در بین مردان دیده نشد بدین معنی که هر دو نوع تعارض در ذهن مرد، اختلال‌آور و آزار دهنده محسوب می‌شد. علی‌رغم این مطالب، مشخص گردید که مهم‌ترین تعارض ذهنی ایجاد شده ناشی از تفاوت تحصیلات در نزد زنان، تعارضات عاطفی است در حالی که در نزد مردان، تعارضات ارتباطی نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کند.

در نهایت، مقایسه‌ی مصاحبه‌های صورت‌گرفته در گروه اول و گروه شاهد، نشان داد که حذف عامل تحصیلات، باعث حذف تعارضاتی است که در دسته‌ی اول بروز پیدا کرده بود. گرچه در این میان نقش عوامل دیگری به عنوان میانجی در بروز تعارضات پررنگ می‌شوند اما این مطلب ناشی از تک‌عاملی نبودن تعارضات ذهنی است. تعارضات ایجاد شده در گروه شاهد ناشی از عامل دیگری است که بیشتر جنبه‌ی فرهنگی و اقتصادی دارند. در طول مصاحبه با گروه دوم، تقریباً هیچ‌یک از نقش تحصیلات در تعارضات نشد. به نظر می‌رسد که عوامل فرهنگی نقش پررنگ‌تری را برای آنان ایفا می‌کردند. عامل مهم بعدی، عامل اقتصادی بود که در گروه اول، بخصوص در میان زنان به دلیل سطح مطلوب و بالای مالی همسر، به صورت عدم اجازه‌ی اشتغال و تعارض در پذیرش نقش آنان به عنوان یک کنشگر خودمختار بروز پیدا می‌کرد اما در گروه شاهد، این تعارض در وابستگی‌های مالی همسر به والدین و در نتیجه دخالت‌های آنان و یا نحوه‌ی مصارف مالی خود را نشان می‌داد. بنابراین با توجه به مصاحبه‌های صورت‌گرفته می‌توان گفت که فرض پژوهش در میانجی فرض کردن نقش تحصیلات به عنوان یکی از عوامل بروز تعارضات ذهنی قابل اثبات است و در بحث تعیین جامعه‌شناختی معرفت و

رابطه‌ی ذهن و جامعه، می‌توان نحوه‌ی تاثیرگذاری تحصیلات به عنوان عامل میانجی بر ایجاد تعارضات ذهنی را رابطه‌ای از نوع تعامل شرطی دانست.

در زیرپژوهش دیگری با محوریت اختلاف ذهنی در خانواده‌ها به عنوان منشا اختلاف و طلاق، با عنوان بررسی طرز تلقی فرزندان از درک نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی و اثر این برداشت ذهنی در اختلافات خانوادگی، مورد بررسی خانواده‌های طبقات پایین اقتصادی و اجتماعی بود. پیش‌فرض این پژوهشگر این بود که پس از جنگ ایران و عراق، همه‌ی دولت‌ها همگام با سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه، سیاست‌های نئولیبرالیستی و دست راستی را اجرا کردند. از نظر وی تبعات جامعه‌شناختی اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی و لیبرالی، آن هم با شکل خاص آن در ایران، نابرابری‌های طبقاتی و شکاف‌های گسترده‌ای است که در جامعه شاهد آن هستیم. توسعه‌ی کمی دانشگاه‌ها در سراسر کشور، مدارس و مهدهای کودک، رشد کلاس‌های آموزش غیررسمی، رشد مراکز تفریحی و ... از عوامل مهم برخورد خانواده‌ها و فرزندان طبقات مختلف با یکدیگر است. رسانه‌ها و ضریب نفوذ شبکه‌های مجازی و اینترنتی در کل کشور، نشان‌دهنده‌ی این موضوع است که افراد (در اینجا فرزندان)، هر روز بیشتر شاهد اختلافات و شکاف‌های طبقاتی‌اند. همه‌ی این‌ها سبب فشار بیشتر بر فرزندان محروم اقتصادی می‌شود که چرا دیگران دارند و آن‌ها برخوردار نیستند. همه‌ی این عوامل زمینه‌ساز سوالاتی خواهد شد که طرز تلقی و تنش‌ها و درگیری‌هایی را در ساحت خانواده در پی خواهد داشت.

مهم‌ترین سوالاتی که این پژوهش در پی یافتن تبیینی برای آن‌ها بود عبارتند از:

۱. آیا به وجود آمدن فضا-زمان‌های جدید باعث ایجاد ذهنیت نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی در فرزندان شده است؟
۲. آیا بین ذهنیت نسل‌های مختلف فرزندان در مورد نقش والدین در ایجاد نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی تفاوت وجود دارد؟ و اگر وجود دارد به چه ترتیب است.
۳. آیا در خانواده‌هایی که فرزندان آن‌ها والدین را مقصر اصلی این نابرابری‌ها می‌دانند، تنش و تضاد و درگیری به وجود می‌آید؟ در کدام نسل وجود این تنش بارزتر است؟

۴. چه عواملی باعث ایجاد ذهنیت فرزندان نسبت به میزان نقش والدین خود در این نابرابری‌ها می‌شود؟

برای این منظور، پژوهنده با بررسی ذهنیت سه نسل ۵ الی ۱۵ ساله، ۱۵ الی ۲۵ ساله و ۲۵ الی ۳۵، به دنبال یافتن پاسخی برای پرسش‌ها به کمک روش کیفی و تکنیک مصاحبه بود و در نهایت برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش گرنند تئوری استفاده نمود. افراد مورد مصاحبه هم به کمک نمونه‌گیری هدفمند از سه نسل نام‌برده انتخاب شده بودند که عموماً متعلق به قشر پایین‌تر اقتصادی و اجتماعی جامعه‌اند.

شرایط علیی که توسط افراد زیر ۱۵ سال برای نابرابری عنوان شده است، عموماً به جنبه‌های عینی و اقتصادی مربوط می‌شود. این افراد پدر و پدربزرگ خود را در مورد نابرابری مقصر می‌دانند. به نظر آن‌ها پدر که تمامی بار اقتصادی خانوار بر عهده‌ی اوست، در این جریان مقصر است. با توجه به این‌که پدران این افراد دارای شغل آزاد هستند، عدم توانایی آنان در گسترش کسب و کار را علت اصلی وضعیت اقتصادی کنونی خود می‌دانند. نکته‌ی قابل توجه در افراد این نسل، تاکید صرف آن‌ها بر تفاوت‌های اقتصادی با طبقات بالاتر است و پایگاه اجتماعی به هیچ وجه توسط آن‌ها مورد توجه نبوده است. از طریق مصاحبه مشخص گردید که به علت عدم توانایی خانواده در تامین حداقل‌ها، بارها و بارها بحث و درگیری در خانواده به وجود آمده است. شرایط علی نابرابری اقتصادی و اجتماعی از نظر افراد ۱۵ تا ۲۵ سال صورت متفاوت و گسترده‌تری داشت. بر خلاف گروه قبل، این افراد هم بر نابرابری‌های اقتصادی و هم نابرابری‌های اجتماعی تاکید می‌کنند. اما در زمینه‌ی علل نابرابری، علاوه بر مولفه‌هایی نظیر خانواده، بر ساختار کلان اجتماعی هم تاکید داشتند.

نگرش افراد ۲۵ تا ۳۵ سال به این شرایط، همانند نسل ۱۵ تا ۲۵ سال بود. این افراد در تشریح شرایط علی بروز نابرابری، هم بر عللی مانند خانواده تاکید داشتند و هم بر علل کلان‌تر. افراد این نسل از دیدگاه‌های افراطی در مورد علل نابرابری فاصله گرفته و به تعادلی از نقش مساوی عاملیت و ساختار معتقدند. تقریباً اکثر مصاحبه‌شوندگان اذعان کردند که این بحث‌ها به درگیری، قهر از خانه و مشاجرات طولانی مدت و سخت انجامیده است. نکته‌ی با اهمیت دیگر این است که عموماً پس از گذار از مرحله‌ی ابتدایی آشنایی با افراد طبقات بالاتر،

مصاحبه‌شوندگان، تنش‌ها با خانواده را به حداقل رسانده و حتی با این‌که هنوز خانواده خود را یکی از مهم‌ترین مقصران نابرابری می‌دانند، به آن افتخار کرده و به نظر می‌رسد که نوعی روحیه‌ی سازگاری در نسل‌های مختلف را به نمایش می‌گذارند. در نهایت، پژوهنده معتقد است که همچون بسیاری از مقاطع تاریخی قبلی، روحیه و اخلاق ایرانی با معضلات خویش به نوعی از سازگاری رسیده است.

در زیر پژوهشی دیگر با عنوان **عوامل اجتماعی-معرفتی طلاق در زنان طلبه^۱**، نگارنده بر آن است که از دریچه‌ی جامعه‌شناسی معرفت، دیدگاه افراد در تصمیم‌گیری برای طلاق، از زمینه‌ی اجتماعی‌ای که در آن پرورش یافته‌اند و به تبع آن نوع معرفت و نگرشی که به آن دست یافته‌اند نشأت می‌گیرد. بنابراین حوزه‌ی علمیه هم به عنوان یکی از این قلمروهای اجتماعی و فکری و به عنوان نهادی که متولی امر آموزش معارف دین و تربیت دینی است در ایجاد یک چارچوب فکری هویت‌بخش در محصلین حوزه‌ی علمیه نقش دارد. طلاق به عنوان یک آسیب اجتماعی فراگیر در جامعه‌ی ما، در میان قشر طلاب هم دیده می‌شود و تلاش محقق هم بر این است تا عواملی که منجر به طلاق در زنان طلبه می‌شود - مشخصاً عواملی که با زیست‌طلبگی آن‌ها نسبت دارد - شناسایی نماید. روش تحقیق پژوهش مذکور، کیفی و تکنیک مورد استفاده، مصاحبه‌ی عمیق نیمه ساخت‌یافته است. جامعه‌ی آماری پژوهش نیز زنان طلبه‌ای هستند که طلاق را تجربه کرده‌اند. میدان تحقیق، جامعه الزهرا- حوزه‌ی علمیه خواهران در قم- بوده است. نمونه‌ها هم به صورت نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده به این صورت که ابتدا ویژگی‌های جمعیت مشخص شده و سپس افراد دارای این مشخصات پیدا شدند. محقق متوجه شده است که عمده‌ی اختلافات ذهنی میان زوج‌های طلبه را می‌توان در سه عامل جست‌وجو کرد:

۱. آگاهی به حقوق زنان: زنان طلبه به واسطه‌ی دروس حوزوی به ویژه تسلط نسبی بر احادیث و مبانی فقهی، با حقوق و تکالیف شرعی زن در زندگی زناشویی آشنایی دارند. تنها تکلیف شرعی و فقهی زن در قبال همسرش تمکین است. زنان طلبه می‌دانند که سایر مسئولیت‌ها مانند خانه‌داری و فرزندپروری که در عرف بر عهده‌ی زن نهاده شده است، در شرع بر عهده‌ی زن نیست. این در حالی است که مردان طلبه با استناد به احادیث اخلاقی، زن را

۱. حیدرپور، حانیه (۱۳۹۵). کارشناس‌ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

مسئول حفظ بنیان خانواده و دارای وظایفی مانند خانه‌داری و فرزندپروری می‌دانند. در واقع یکی از اختلافات ذهنی میان زنان و مردان طلبه بر سر مسئله‌ی حقوق و تکالیف زن در زندگی زناشویی است.

۲. هنجارهایی که تعریف ثابتی ندارند و در نسبت با عرف دچار ابهام و برداشت‌های شخصی‌اند. یکی از برجسته‌ترین این هنجارها، مربوط به حجاب و پوشش است که در زنان طلبه به صورت‌های افراطی یا تفریطی بروز پیدا کرده است. از صورت‌های افراطی حجاب در زنان طلبه می‌توان استفاده از پوشیه یا نقاب و از صورت‌های تفریطی آن به پوشیدن ساپورت زیر چادر اشاره کرد. زن با این استدلال که اسلام پوشش به روز را چنانچه با حدود شرعی حجاب منافاتی نداشته باشد مجاز دانسته است، از لباس‌هایی که در عرف مد شده مانند ساپورت استفاده می‌کند. در حالی که همسر با این استدلال که هر نوع لباسی زیننده و شایسته‌ی منش طلبگی نیست، با نوع پوشش زن مخالفت می‌کند. این اختلافات ذهنی در هنجارهای دیگری مانند گوش دادن به موسیقی، استفاده از قلیان و مسائل دیگر که قابلیت تفسیرهای متفاوت را در درون خودش دارد، به وجود می‌آید.

۳. ازدواج موقت: یکی از اشکال روابط جنسی خارج از چارچوب خانواده، ازدواج موقت یا اصطلاحاً صیغه است که یکی از عوامل شایع طلاق در زنان طلبه است. آنچه که مسئله‌ی ازدواج موقت را در میان زنان و مردان طلبه بحرانی‌تر می‌نماید، شکاف میان ذهنیت زن طلبه و مرد طلبه در این مسئله است. زن طلبه با وجود آگاهی از توجیهاات و تفاسیری که در باب تعدد زوجات و ازدواج موقت مردان وجود دارد، به این مسئله به دیده‌ی خیانت می‌نگرد و اگرچه در مقام نظر با این حکم مواجهه‌ای متعبدانه دارد، اما در مقام عمل حاضر به پذیرش آن نیست. اختلاف ذهنی زن و مرد در این مسئله به این صورت است که مرد ازدواج موقت را حق شرعی خود می‌داند در حالی که زن آن را در چهارچوب خیانت یا بی‌تعهدی نسبت به خانواده می‌فهمد.

با توجه به توضیحات بالا، محقق به این نتیجه رسیده است که می‌توان طلاق زنان طلبه را در بستر زیست طلبگی‌شان جست‌وجو کرد. یک طلبه به علت ماهیت معرفت‌حوزوی، بیش از آن‌که قانون‌مدار باشد، قانون‌گذار است. این بینش از دو منبع سرچشمه می‌گیرد. اول محتوای دروس حوزوی است. محتوای دروس حوزوی علوم دینی است. دین به عنوان یک مرجع قدسی، منبع

دانش و معرفت طلبه است. یک طلبه با این ذهنیت که به منبع حقیقت متصل است و افق‌های حقیقت بر او نمایان است دچار نوعی جزم‌اندیشی در ساحت فکر و عمل می‌شود. این جزم‌اندیشی و تصور آگاهی به حقیقت یکی از عوامل مهم در ناسازگاری‌ها و اختلافات زناشویی است. دوم، روش تحصیل دروس حوزوی است. هدف حوزه‌های علمیه، تربیت مجتهد قانون‌گذار است. بدین منظور، جسارت اظهار نظر و عقیده در حوزه برای یک طلبه ارزش محسوب می‌شود. طلبه با این ذهنیت که در مقام یک نیروی تاثیرگذار و هدایت‌گر جامعه است، کمتر در چارچوب‌ها و قوانین جهان اجتماعی خویش می‌گنجد و عموماً خود واضع قوانین و اصول زندگی‌اش است. این نوع تربیت مجتهدانه و قانون‌گذارانه اگر بر روابط زناشویی در خانواده سایه افکند، می‌تواند منجر به ظهور و بروز اختلافات جدی میان زنان و مردان طلبه گردد.

در زیرپژوهشی با عنوان **نگرش‌های ذهنی زنان مطلقه یا متقاضی طلاق در مقایسه با زنان دارای همسر در مورد عوامل موثر بر شکل‌گیری طلاق^۱**، نگارنده با رویکرد کیفی و با ابزار مصاحبه‌ی عمیق و به کمک روش نمونه‌گیری گلوله‌برفی، ۱۳ نفر از زنان ۲۵ تا ۳۵ ساله‌ی شهرستان بابلسر را مورد مطالعه قرار داده است. یافته‌ها نشان دادند که عوامل و مقولات موثر بر فروپاشی خانواده‌ها در این پژوهش، تحت دو مقوله‌ی عوامل قبل از ازدواج و عوامل بعد از ازدواج قابل تفکیک است. از مهم‌ترین عوامل قبل از ازدواج به مواردی به شرح زیر می‌توان اشاره نمود:

۱. ازدواج با انگیزه‌های نامناسب. به عنوان مثال، گریز از فشارهای اجتماعی و خانوادگی منجر به اهمیت گذاشتن بر صرف ازدواج شده و طرفین ازدواج - بخصوص دختران - را از ارزیابی سایر مولفه‌های شناختی و اخلاقی بازمی‌دارد.
۲. اجباری و تحمیلی بودن ازدواج. مانند مورد قبل به طور گریزناپذیری منجر به غفلت از توجه به همسانی یا حداقل شباهت فضای ذهنی و عاطفی طرفین می‌شود.
۳. عدم شناخت کافی قبل از ازدواج.
۴. عدم شناخت کافی از ماهیت و چرایی ازدواج و یا ازدواج با سن کم.

۱. شاهمردان، سمانه (۱۳۹۵). کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

مهم‌ترین عوامل بعد از ازدواج به شرح زیر:

۱. مشکلات ارتباطی: عدم شناخت کافی از روحیات و خلیات طرفین معمولاً منجر به کاهش تعامل و زمان گفتگو میان آنها می‌شود و پس از چندی منجر به کاهش صمیمیت و سردی رابطه می‌گردد.

۲. تغییر تعاریف سنتی از کارکردهای خانواده و برآمدن ارزش‌های نوین و از بین رفتن قبح مسائلی نظیر طلاق.

۳. تفاوت فرهنگی و طبقاتی: این عامل از سوی تمام مصاحبه‌شوندگان مورد تایید بوده و نه تنها اختلافات فرهنگی میان زوجین بلکه تفاوت فضای فکری خانواده‌های آنها هم عاملی موثر شناسایی شد.

به کمک دسته‌بندی‌های مفهومی بالا، نگارنده در خصوص علل عدم طلاق زنان متأهلی که دارای یک یا چند اختلاف گفته شده هستند، نبود حمایت خانوادگی و نهادی را به عنوان مهم‌ترین علت سازش و تداوم زندگی آنان ذکر می‌کند.

در زیر پژوهش دیگری با موضوع تاثیر اختلاف فرهنگی زوجین بر روی طلاق در خانواده^۱، پس از بررسی آمار ازدواج و طلاق در کشور طی سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۹۵، ضمن اشاره به آمار روبه‌رشد طلاق و آمار روبه‌کاهش ازدواج، نگارنده بر اهمیت تشابه حداقلی خاستگاه فرهنگی طرفین در ازدواج تاکید نموده و معتقد است که عامل اختلاف فرهنگی در بروز طلاق در طی یک دهه‌ی گذشته، از عامل چهارم به عامل اول ارتقا پیدا کرده و همسو با عوامل مهم "عدم علاقه‌ی زوجین به یکدیگر"، "اعتیاد"، "مشکلات اقتصادی" از مهم‌ترین علل طلاق در جامعه‌ی کنونی ایران هستند. برای سنجش اثر این متغیر بر طلاق، علاوه بر روش کتابخانه‌ای، از مصاحبه‌های ساخت‌یافته با افراد مطلقه و برای فراهم نمودن امکان مقایسه، به افراد غیر مطلقه هم مراجعه شده است. یافته‌های پژوهش مذکور نشان دادند که فضای عاطفی فراگیر در دوران نامزدی یا پیش از ازدواج، منجر به نادیده گرفته‌شدن اختلافات و تفاوت‌های فرهنگی شده و با کم‌شدن بار فضای عاطفی پس از ازدواج، این اختلافات صورت جدی‌تری به خود گرفته و منجر به مناقشات دائمی میان زوجین شده و در نهایت، طلاق‌های فزاینده در میان

۱. ذاکری، یوسف (۱۳۹۵). کارشناس‌ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

این افراد را در پی داشته است. بنابراین، بر اساس این نتایج هر چه اختلاف فرهنگی بین همسران بیشتر باشد، امکان وقوع طلاق نیز بیشتر می‌شود. آمار به دست آمده از پژوهش نشان داد که حدود ۴۶٪ این اختلافات منجر به طلاق در سال اول زندگی مشترک، ۳۱٪ در پنج سال اول و ۶٪ در دهه‌ی دوم زندگی شده‌اند. جمع‌بندی این زیرپژوهش این است که انواع اختلافات فرهنگی در خانواده اگر در مراحل اولیه آشنایی نادیده گرفته شوند و متعاقباً مهارت‌های رفتاری برای کنار آمدن با این مسئله در طی زندگی مشترک تقویت نگردند، خانواده‌ی دارای خصایص مذکور، همواره در معرض آسیب و کشمکش خواهد بود.

در مطالعه‌ای دیگر تحت عنوان عنوان چگونگی اثر بخشی قرائت‌های دینی در شکل‌گیری وفاق و تضاد درونی خانواده^۱، محقق معتقد است که دین و رویکرد دینی در این پژوهش نه به معنای اعتقادی آن، بلکه به معنای جامعه‌شناختی کلمه که به شیوه‌های اندیشیدن و رفتار فردی و جمعی اشاره دارد مد نظر بوده است. هدف این پژوهش، بررسی نسبت موجود بین قرائت مذهبی افراد و گزینش همسر و در ادامه نحوه‌ی اثرگذاری این قرائت‌ها در تداوم یا انقطاع روابط زناشویی است. در این پژوهش از دو نظریه‌ی تضاد ارزش‌ها و نظریه‌ی گروه‌های مرجع به عنوان چارچوب نظری استفاده شده است. ارزش‌های مشترک می‌تواند یک مرجع اجتماعی محسوب شود و به عنوان الگوی ارزیابی و داوری افراد، امکان اختلاف و انسجام را فراهم کند. همچنین بر روی اشتراک و افتراق افراد، هم بر مبنای الگوی اجتماعی کلان و هم در سطح بینا فردی اثرگذار باشد. در این مطالعه علاوه بر استفاده از پرسش‌نامه از مصاحبه‌ی کیفی نیمه ساختار یافته جهت فهم بهتر تنوع فکری، به روش گلوله برفی از سه گروه مجردین، متاهلین و افراد جدا شده انجام شده است. نمونه‌ی مورد بررسی جوانان بین بیست تا سی سال تهرانی اعم از مجرد و متاهل بوده‌اند. طبق پاسخ مصاحبه‌شوندگان، با وجود آنکه رویکردهای دینی افراد در طیف‌های متنوعی تعریف می‌گشته است، اما قریب به اکثریت (۸۷ درصد کل پاسخ‌گویان) توجه به اشتراک قرائت دینی افراد در انتخاب همسر یک امر ضروری شمرده شده است. بر اساس این مطالعه تنها درصد محدودی از اختلافات خانوادگی مستقیماً بر سر مسائل مذهبی بوده است، اما تشابه در رویکرد دینی تا اندازه‌ی زیادی امکان آرامش و نزدیکی جهان-

۱. صالحی، فاطمه (۱۳۹۵). کارشناس‌ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

بینی طرفین را ایجاد کرده و تصور افراد مجرد نیز از این تشابه مبتنی بر همین دو امر بوده است. اما یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در مواقع اختلاف تشابه رویکرد دینی چندان در کم‌رنگ یا حل کردن اختلافات نقش نداشته و فقط به صورت سلبی اثر گذار بوده است. به این معنی که اختلافات رویکرد دینی در دامن زدن به اختلافات افراد نقش داشته است نه در حل آن. یکی از دیگر سوالات این پژوهش تجربه‌ی تغییر رویکرد دینی هم در مجردین و متاهلین و هم افراد جدا شده بوده است. بیش از نیمی از جمعیت کل پژوهش اذعان به چرخش در رویکرد دینی خود داشتند. این چرخش بنا به تعریف خود افراد از نحوه‌ی تغییر و تفسیر سوژه، بر هر چه فردی‌تر شدن رویکرد دینی حکایت دارد. اینکه دین رفته رفته هر چه بیشتر از دیگر حوزه‌های اجتماعی و گروهی و نهادی فاصله گرفته و مبدل به امری شخصی و قرائتی فردی از رابطه‌ی استعلایی فرد با قدرتی برتر شده تا عاملی ارزشی و بینا فردی. پژوهنده معتقد است که این امر موید نظریه‌ی گذار و اثرات تغییرات گسترده‌ی اجتماعی است، به نحوی که هر چقدر این تغییر در ارزش‌های عمومی جامعه سریع‌تر باشد، فضای آنومیک نیز گسترده‌تر شده و به بحران‌های عمومی می‌انجامد که یکی از این بحران‌ها سست شدن پیوندهای نهاد خانواده است. در جوامعی که در حال انتقال از وضع اجتماعی و اقتصادی خاص به وضع و شرایط دیگری هستند، مشکلاتی پدید می‌آید که نتیجه‌ی تصادم نوگرایی و پایبندی به سنت‌های دیرین و تشدید تخاصم بین نسل‌هاست. در این مرحله‌ی برزخی و حساس، عناصر اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی بیش از هر چیز دیگر، تغییر وضع و موضع می‌دهند. بسیاری از موضوعات بی-ارزش دیروز، در محدوده‌ی عناصر نوین و مقبول امروزی پای می‌نهند و بسیاری از عناصر مطلوب اجتماعی، از قلمرو ارزش‌های اجتماعی خارج می‌شوند. هر چقدر این تحول سریع‌تر باشد، تضاد و جابه‌جایی ارزش‌ها چشمگیرتر خواهد بود. در چنین شرایطی، نیروهای حاکم بر جامعه جای خود را به نیروهای تازه می‌سپارند و نظام ارزش‌های جامعه دستخوش آشوب می‌گردد. بازتاب این وضعیت را می‌توان در نظام ارزش‌های خانواده مشاهده نمود، ولی از آنجا که سرعت حرکت هر فرهنگ با حرکت اقتصادی و نوآوری‌های تکنولوژی یکسان نیست، نسل‌هایی که در معرض چنین تحولات سریع اجتماعی قرار می‌گیرند، نمی‌توانند معیارهای همه‌پسندی برای وظیفه، فداکاری و ارزش‌های همانند آن داشته باشند. در این احوال، کشمکش درون خانواده ایجاد می‌شود و نابسامانی خانواده و طلاق

افزایش می‌یابد (مساواتی، ۱۳۷۴، ص ۲۸۱). در جامعه‌ی ایران، ریشه‌ی برخی از مسائل اجتماعی و ناهنجاری‌های رفتاری، چه آنچه در سطوح فردی است و چه آنچه در رفتار گروه‌ها، جریان‌ها و افشار اجتماعی ناشی از حالت عدم تعین و سیال بودن و طیف‌گونگی نظام ارزش‌هاست. به همین دلیل، دامنه‌ی بسیاری از ناهنجاریها را بیش از آنکه هنجارشکنی بنامیم، باید "هنجاریابی‌های توافق نشده" نامید. منظور محقق از هنجاریابی‌های توافق نشده این است که افراد بیش از آنکه هنجارشکنی کرده باشند، هنجارهای ویژه‌ای را برگزیده و طبق آن عمل نموده، ولی این هنجارها مورد توافق و دارای بار معنایی یکسانی برای مخاطبان یا طرف-های تعاملات این کنش‌گران نبوده است و این دقیقاً مویذ یکی از فرضیه‌های این پژوهش است. شدت تغییرات اجتماعی مستقیماً بر رویکردهای دینی افراد به مثابه یک نظام ارزشی اثر گذار است و تغییرات متنوع ارزشی افراد نه به عنوان نوعی هنجارشکنی که به صورت تغییر جهان‌بینی و اثرگذاری گسترده بر سیستم‌های فکری و رفتاری عینی می‌گردد. این تفاوت هم در شناخت بیشتر افراد از رویکردهای دینی یکدیگر، آنجایی که این رویکرد شباهت دارد، عاملی برای انسجام خانواده فراهم می‌کند و هم در شرایطی که این رویکرد متفاوت است یا متفاوت شده است، با فقدان این عامل انسجام‌آور و تاثیر غیرمستقیم در دامن زدن به اختلافات، عاملی در گسست خانواده می‌گردد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

خانواده از مهم‌ترین نهادهای موجود در هر جامعه‌ای است و سلامت و حیات سایر نهادها هم به نحو بارزی بستگی به نظم و انسجام آن دارد. انسجام خانواده در طول زمان و با توجه به تغییرات مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دستخوش تغییر می‌گردد. این تحول در کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران به صورت هماهنگ، یکنواخت و همه‌جانبه در تمام جوانب صورت نمی‌گیرد. گاهی تحول در سطح فرهنگ معنوی با فرهنگ مادی همخوان نیست. یعنی انتظارات و ذهنیت فرد با سطح انضمامی واقعیت در تعارض است. علاوه بر این، علی‌رغم وجود فرهنگ کلی حاکم در هر جامعه‌ای، خرده‌فرهنگ‌هایی هم وجود دارند که برداشت‌ها و انتظارات متفاوتی را در فرد نسبت به جریان کلی فرهنگ به وجود می‌آورند. بنابراین انتظارات، ذهنیت و برداشت‌های افراد مختلف از امور روزمره و به نظر آشنا می‌تواند به کلی متعارض و تحت تاثیر مولفه‌های مختلفی

باشد. این تعارض در امر ازدواج و استمرار زناشویی اهمیت فراوان دارد. چرا که از خلال این پیوند دو فرد از دو دنیای متفاوت با ذهنیت‌های گاه مختلف کنار هم می‌آیند و این اختلافات جزئی و کلی می‌تواند منشا اختلافات کوچک و بزرگ و در بدترین حالت طلاق گردد. هدف اصلی این مطالعه و زیرپروژه‌هایش، پرداختن صرف به تغییرات فرهنگی و خرده‌فرهنگ‌ها و مسائل فرهنگی مرتبط با آن نبود، بلکه با پارادایم جامعه‌شناسی معرفت به بررسی **اختلاف ذهنیت به عنوان عامل موثر بر اختلافات خانوادگی و طلاق** پرداختیم. در بررسی ادبیات پیشینی، تعدادی از پژوهش‌های صورت گرفته که به لحاظ‌هایی مرتبط با موضوع حاضر بودند را مورد بررسی قرار دادیم. آنچه بارز بود، بخصوص در تحقیقات داخلی، به صورت غالب نگرش تک‌علتی نسبت به اختلافات خانوادگی و طلاق بود. اکثر این پژوهش‌ها با نگاه روان‌شناختی و به صورت تقلیل‌گرایانه به تبیین مساله پرداخته‌اند. در خصوص تحقیقات خارجی، بخصوص تحقیقات میان‌رشته‌ای (که در چند مورد به آن‌ها اشاره شد)، دیدی کلان‌تر اتخاذ شده و مجموعه‌ای از علل به صورت دیالکتیکال مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در ارتباط با چارچوب نظری در این پژوهش، از نظریه‌ی همسان‌همسری سود جستیم اما با جرح و تعدیلی. به این صورت که بنا بر این نظریه، افراد دارای ویژگی‌های مشابه بیشتر تمایل دارند که با یکدیگر ازدواج کنند و همسری را برگزینند که بیشتر همسانشان باشد تا ناهمسانشان. گفتیم که این تئوری نه فقط در مرحله‌ی انتخاب همسر و ازدواج، بلکه در تداوم زندگی مشترک نیز خاصیت تبیینی و روشن‌گر دارد. بدین معنی که اشتراکات مختلف ظاهری، فرهنگی، اجتماعی، طبقاتی و اقتصادی، خانوادگی و ... علاوه بر این‌که در ابتدای آشنایی و وقوع پدیده‌ی ازدواج موثرند، بلکه حفظ و تداوم این اشتراکات تا حدی نیز ضروری می‌نماید. به عبارت بهتر، همسانی زوجین بخصوص در فکر و اندیشه، علاوه بر اهمیت فراوان در ابتدای ازدواج، در تداوم ازدواج نیز اثر ویژه‌ای دارد و زمانی که به هر علتی این همسانی، تبدیل به ناهمسانی غیرقابل تحمل گردد، زندگی مشترک دچار اختلال شده و در بدترین حالت، با پدیده‌ی -ای به نام طلاق مواجه می‌شویم. اما درک و برداشت و ذهنیت خانواده و اعضای آن هم می‌توانند در طی زمان دستخوش تغییرات قرار گیرند. چرا که هر کدام از اعضا، بسته به نقش و جایگاه خود در خانواده، در بیرون از چارچوب خانواده با افراد و شرایطی متفاوت سر و کار

خواهند داشت. علاوه بر این، انتظارات و برداشت‌ها از نسلی به نسل دیگر و در طول زمان تغییر می‌کند. تمامی این اختلافات ذهنی و برداشت‌های متفاوت پتانسیل تبدیل شدن به اختلافات خانوادگی و در موارد حاد آن طلاق را دارا هستند. اصلاح نظری دیگری که در چارچوب نظری به تبیین‌کنندگی بیشتر تئوری همسان‌همسری در مطالعه‌ی فعلی منجر شد، اضافه نمودن مفهوم "آستانه‌ی عدم تحمل" و تحلیل جامعه‌شناختی آن بود. بدین معنی که پس از ورود به مرحله‌ی عدم تحمل است که اختلاف ذهنی تبدیل به نقطه‌ای بحرانی در خانواده شده و عملکردهای اساسی‌اش را دچار اختلال می‌نماید. تا پیش از این وضعیت، تفاهم یا تحمل عاملی برای انسجام و پیوستگی اعضای یک خانواده بود و منجر به اتحاد و همزیستی طرفین می‌گردید. اکنون با پررنگ‌تر شدن اختلافات ذهنی و فرهنگی و عدم تحمل آن‌ها، بنیان خانواده را به نقطه‌ی بحرانی می‌رساند.

با در نظر داشتن نظرات و ملاحظات فوق، اقدام به بررسی و پژوهش در شش زیرپروژه‌ی مجزا با محوریت اختلاف ذهنی و اثر آن بر اختلافات خانوادگی شد. در تحلیل یافته‌های مطالعه‌ای با عنوان بررسی نقش تحصیلات به عنوان عامل میانجی در ایجاد تعارضات ذهنی زناشویی در بین خانواده‌های تهرانی، متوجه شدیم که میزان تحصیلات عامل مهمی در زندگی زناشویی است. تفاوت تحصیلی به معنای تفاوت در فکر، اندیشه، راه و روش و شیوه‌ی زندگی است. فردی که دارای تحصیلات است، نوعاً طرز فکر بهتر و بازتری دارد و در مقابل مشکلات عملکرد مناسب‌تری را می‌تواند داشته باشد. فرد تحصیل‌کرده، بخصوص در ایران، دارای شخصیت متفاوت‌تری است و همین موضوع می‌تواند مسبب مشکلاتی هم برای زوجین باشد. در تحقیق بررسی طرز تلقی فرزندان از درک نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی و اثر این برداشت ذهنی در اختلافات خانوادگی، به بررسی ذهنیت سه نسل ۵ الی ۱۵ ساله، ۱۵ الی ۲۵ ساله و ۲۵ الی ۳۵ پرداخته شد و در نهایت معلوم شد که در هر سه نسل به علت تفاوت در درک از این نابرابری‌ها، اختلافات خانوادگی خرد و کلان وجود دارد. در پژوهشی دیگر با عنوان عوامل اجتماعی-معرفتی طلاق در زنان طلبه، به بررسی نگرش زنان طلبه درباره‌ی طلاق پرداخته شد که به این نتیجه رسید که عمده‌ی اختلافات ذهنی میان زوج‌های طلبه را می‌توان در اختلاف برداشت از سه عامل آگاهی به حقوق زنان، هنجارهایی که تعریف ثابتی

ندارند و در نسبت با عرف دچار ابهام و برداشت‌های شخصی‌اند، و ازدواج موقت دانست. در مطالعه‌ای دیگر با عنوان **نگرش ذهنی زنان مطلقه یا متقاضی طلاق در مقایسه با زنان دارای همسر در مورد عوامل موثر بر شکل‌گیری طلاق** به این نتیجه رسید که علل موثر بر طلاق در زنان را می‌توان به عوامل قبل و بعد از طلاق تقسیم نمود، به این صورت که در هر کدام از این مراحل مجموعه‌ای از علل منجر به نادیده گرفتن برخی اختلافات فرهنگی و خانوادگی شده و بعضاً به طلاق می‌انجامد. در این مطالعه بر نقش اجبار خانواده‌ها، عدم اطلاع کافی طرفین از ماهیت ازدواج و مواردی از این دست به عنوان علل منجر به طلاق در قبل از ازدواج تاکید شد و نیز، مشکلات ارتباطی و تغییرات فضای فکری و عاطفی و فرونشستن عواطف، به عنوان عوامل موثر بر طلاق در بعد از ازدواج اشاره شد. در مطالعه‌ای تحت عنوان **تأثیر اختلاف فرهنگی زوجین بر روی طلاق در خانواده** پس از بررسی آمار مرتبط با طلاق در فاصله‌ی زمانی چهل ساله در ایران، بر نقش حیاتی فرهنگ و سرمایه‌ی فرهنگی که بر دیدگاه، باورها و عمل زوجین در ازدواج موثر است، تاکید شد و نتایج نیز بر معنی‌داری این مدعا صحه گذاشت. پس از آن نشان داده‌شد که زوجی که با سرمایه‌های فرهنگی متفاوت تشکیل خانواده بدهند در صورت پرننگ‌تر شدن این اختلافات خانواده به محلی برای کشمکش دائمی تبدیل شده و شرایط زمینه‌ای برای طلاق فراهم می‌گردد. در پژوهشی دیگر با عنوان **چگونگی اثر بخشی قرائت‌های دینی در شکل‌گیری وفاق و تضاد درونی خانواده**، یافته‌های پژوهش حاکی از آن بود که در مواقع اختلاف، تشابه رویکرد دینی چندان در کمرنگ یا حل‌کردن اختلافات نقش نداشته و فقط به صورت سلبی اثر گذار بوده‌است. به این معنی که تفاوت در رویکرد دینی در دامن زدن به اختلافات افراد نقش داشته است نه در حل آن.

همه‌ی این مطالعات اعم از مباحث نظری و تحقیقات میدانی داخلی و خارجی موید این حکم عموماً پنهان و مغفول بودند که اختلاف ذهنی نقشی محوری در شکل‌گیری، بروز، تزلزل و فروپاشی روابط خانوادگی و کیان خانواده دارد. احصاء کم و کیف این نقش، مطالعات و پژوهش‌های جزئی‌تر، متنوع‌تر و خاص‌تر بیشتری را می‌طلبد.

منابع

- بلیکی، نورمن (۱۹۳۳). طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه‌ی حسن چاوشیان (۱۳۸۴). تهران: نشر نی.
- رشیدپور، مجید (۱۳۷۶). آسیب‌شناسی خانواده: اختلاف تحصیلات زن و مرد. مجله‌ی پیوند، شماره ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵.
- رفعت‌جاه، مریم؛ بهرامی، سمانه (۱۳۹۰). مطالعه‌ی انسان‌شناختی عوامل نابسامانی خانواده در محله‌ی سیروس شهر تهران، مجله‌ی پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران. شماره‌ی ۲.
- سیدان، فریبا (۱۳۸۷). آسیب‌شناسی خانواده و فرار دختران از خانه. مجله‌ی پلیس زن، شماره‌ی ۵.
- گود، ویلیام جی (۱۳۵۲). خانواده و جامعه. ترجمه‌ی ویدا ناصحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- مساواتی آذر، مجید (۱۳۷۴). آسیب‌شناسی اجتماعی ایران و جامعه‌شناسی انحرافات. تبریز: انتشارات نوبل.
- هاشمیان‌نژاد، فریده (۱۳۸۲). رویکرد شناختی و آسیب‌شناسی خانواده. مجله‌ی پیوند، شماره ۲۸۲ و ۲۸۳.
- Bea Davis and Arthur Aron (2008). Perceived Causes of Divorce and Post-Divorce Adjustment Among Recently Divorced Midlife women. *Journal of Divorce*.
- Janssen J.P.G and De Graaf (2000). Heterogamy and Divorce: Lack of Similarity in Preference or Lack of Social Support?. *Mens en Maatschappij publications*, University of Amsterdam. Adopted from: rjh.ub.rug.nl/xmlimport/issue/view/1670.
- kay Pasley, Jennifer Kerpelman, Douglas E. Guilbert (2002). Gendered Conflict, Identity Disruption, and Marital Instability: Expanding Guttman's Model. *Journal of Social and Personal Relationships*.
- Ludwig F. Lowenstein (2008) Causes and Associated Features of Divorce as Seen by Recent Research. *Journal of Divorce and Remarriage*.
- Margaret Guminski Cleek, T. Allan Pearson (1985). Perceived Causes of Divorce: An Analysis of Interrelationships. *Journal of Marriage and Family*. Vol: 47.
- Merton, Robert (1972). Insiders and Outsiders: A Chapter in the Sociology of Knowledge. *American Journal of Sociology*. Vol. 78. No. 1.
- Mojtaba Habibi, Zahra Hajiheydari, Mohammad Darharaj (2015). Causes of Divorce in the Marriage Phase from the Viewpoint of Couples Referred to Iran's Family Courts. *Journal of Divorce and Remarriage*. Routledge.
- sussman, M. B. (1963). *Sourcebook in Marriage and the Family*. Boston: Houghton Mifflin Company.
- William L. Anderson and Derek W. Little (1999). War and Other Causes of Divorce from a Beckerian perspective. *American Journal of Economics and Sociology*.